



پنیر

معلم: «پنیر فاسد برای سلامتی خوب نیست. به نظر شما بهترین راه نگهداری پنیر چیست؟»
دانش آموز: «نگهداری در شکم!»

دزد

دزدی با تفنگ به خانه‌ای رفت. مهمان‌ها جیغ زدند و دست‌هایشان را بردند بالا. دزد گفت: «زود باشید... هر کس بگوید چه چیز به درد بخوری دارد... پول... جوهرات... (سرفه‌ای کرد)... طلا!»

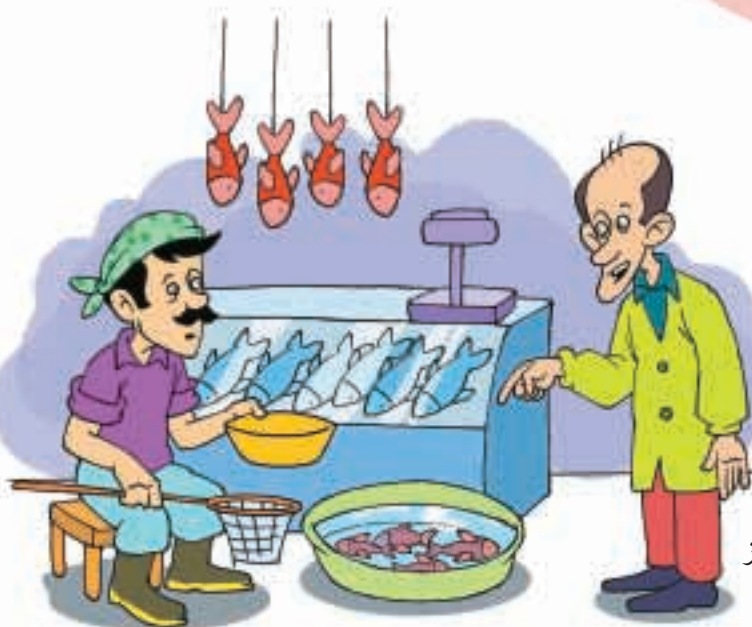
پیرمردی گفت: «من سومی را دارم. هر چه قدر بخواهی برایت سرفه می‌کنم!»



ماهی

اصغراقا رفت برای شام ماهی قزل آلا بخرد. ماهی‌های زنده، توی وان بزرگی شنا می‌کردند. ماهی فروش: «چندتا تقدیم کنم آقا؟»
اصغراقا: «ماهی‌اش تازه نیست... نمی‌خواهم!»
ماهی فروش: «این ماهی زنده است. چه جوری ممکن است تازه نباشد؟»

اصغراقا: «به من کلک نزن... خانه‌ی ما خیلی از این جا دور است!»





عیادت

احمد آقا داشت برای عیادت دوستش می‌رفت
بیمارستان. حسن آقا به او گفت: «سلام برسان...
بگو حسن آقا کار داشت، نتوانست بیاید.»
- من یادم می‌رود... خودت بیا بگو!

حمام

یک نفر توی داروخانه کار می‌کرد. یک روز به او گفتند:
«تو چرا حمام نمی‌روی؟... الان سه هفته است خودت را
نشسته‌ای.»
گفت: «بدون نسخه‌ی پزشک ممنوع است!»



صبحانه

- فردا صبح، اول باید بیدار شویم. بعد باید
برای صبحانه نان بخریم. یک نفر هم باید
پنیر بخرد. تو کدام کار را انجام می‌دهی؟
- من بیدار می‌شوم!

